

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

گفتیم در اثر وجود احتمالات که گفته شد فلذاست یا این احتمالات مانع است از این که ما
احراز سیره کنیم و یا این که این احتمالات به تقریری موجب احراز عدم وجود سیره
می‌شود که تقریب این گذشت. کأنّ بعض أعلام جور دیگری معنا کردند فلذاست که یا
اشکال کردند و خواستند جواب بدهند یا بر اشکال‌شان مستقر هستند. مثلاً محقق ابروانی
در حاشیه‌شان بر کفایه، نهاية النهایه فرموده است که، «لا يقال» بعد از این که عبارت
آقای آخوند را نقل می‌کنند که «و فيه أوّلا منع استقرار بنائهم علی ذلک تعبداً» چون
احتمال این است، احتمال آن هست، احتمال آن هست، فرموده «لا يقال: المهم ثبوت
البناء و عدم الردع کائنا ما کان منشأ البناء» ما به منشأ چکار داریم؟ ما می‌بینیم این بناء
هست، حالا ممکن است منشأش آن باشد، ممکن است منشأش آن باشد، ممکن منشأش
آن باشد. ما می‌گوییم یک بنایی عقلاء دارند حالا منشأ آن هرچی می‌خواهد باشد. این در
مرئی و منظر معصوم بوده رد نکرده، حالا بعضی‌ها ممکن است حالا فرض کن یک بنائی
باشد بعضی‌ها روی تقلید است، بعضی‌ها روی محاسبات خودشان است، بعضی‌ها روی
چی هست، بعضی روی چی هست، ولی بالاخره همه دارند این کار را می‌کنند. بله «کائنا
ما کان منشأ البناء فأنّه يقال» این اشکال را ایشان مطرح کرده، بعد خودش جواب داده
«فانه يقال: إذا کان منشأ البناء شیء من المذكورات، اختصّ البناء بما إذا تحقق ذلک
المنشأ، و المدّعی حجة الاستصحاب مطلقاً».

خب این اشکال و جوابی که ایشان داده اولاً اگر این جوری یک اشکالی وارد باشد این چه
جوابی است؟ یعنی مثلاً وقتی که غفلت کردند حجت است؟ وقتی منشأ آن غفلت باشد
حجت است؟ با این که عقلاء مقصود این بود که وقتی غفلت، روی غفلت است بعد که
متوجه شدند عمل نمی‌کنند و تدارک ممکن است بکنند، بگویند غفلت بود از ما. یا این که
اگر منشأ آن اطمینان باشد خب اطمینان بله، یا احتیاط باشد که اصلاً این جور معنا که
کردیم، این جور که معنا کردیم گفتیم با وجود این‌ها ما می‌خواهیم برویم توی عقلاء ببینیم
چنین بنائی هست یا نه؟ چون احتمال می‌دهیم آن‌جا که دیدیم عمل می‌کرده شاید احتیاط
می‌کرده آن آقا، آن آقا، نه این که خودش را ملزم می‌دانسته، احتیاط می‌کرده، آن آقا
شاید روی رجاء می‌کرده نه این که خودش را ملزم می‌دانسته. آن آقا شاید اطمینان
داشته، آن آقا شاید بحسب ظن نوعی یا ظن شخصی‌اش بوده و خلاصه وقتی که مخیر
می‌بیند خودش را یا آن‌ور یا آن‌ور ولی بر اساس ظن شخصی یا ظن نوعی می‌گوید خب
این‌ور را ترجیح بدهیم. این جور معنا می‌کنیم عبارت را، یعنی آن که ما می‌گوییم حالا
هرکسی یک جوری برای خودش معنا می‌کند. ما که داریم می‌گوییم ما در صغری اشکال
داریم یا لعدم احرازنا یا لاحراز عدمنا این جوری داریم می‌گوییم، و می‌گوییم آقای آخوند و

این‌ها مقصودشان ظاهراً همین است، آقای خوئی مقصودش همین است....

س: فرمودید ظن و اطمینان فرمودید؟؟؟ فرمایش‌شان درست است ...

ج: نه، حالا اطمینان بله، آن‌جا که اطمینان است ...

س: یعنی می‌خواهد بگوید اگر مثلاً ظن و اطمینان ...

ج: نه ظن به چه معنا؟ نه اگر ببینید ...

س: ???

ج: نه باز باید دید که این چون اطمینان دارد عمل می‌کند از باب این‌که می‌گوید حالا مخیر هستیم بهتر این است که این طرف را بگیریم ...

س: نه لو ثبت این.

ج: اما اگر نه یک‌وقت هست که ما می‌بینیم به اطمینان عمل می‌کنند که اصلاً ما دلیل حجت خبر اطمینان‌مان همین است یا سیره‌ی عقلاء هست یا این‌که علم صادق است یعنی واژه‌ی علم یک معنایی دارد که اطمینان را هم شامل می‌شود. پس این اولاً.

ثانیاً خب این جوابی که ایشان می‌دهند اگر این اشکال وارد باشد خب پس در تمام این موارد شما باید بگویید که بله کبرای کلی که فی کل مورد، ولی این‌جاها را که اثبات می‌کند دیگر، یعنی چه اشکالی است؟ مثل این‌که شما فرض کنید که اخبار... بعداً هم که اخبار می‌آید بعضی‌ها مناقشه می‌کنند می‌گویند فلان صورت را نمی‌گیرد، مثلاً شیخ شاید می‌فرماید شک در مقتضی را اخبار نمی‌گیرد، یا فلان آقا می‌گوید فلان شک را نمی‌گیرد، خب این می‌شود یک تفصیلی، و الا نه این‌که ما بیایم در این دلیل کلاً اشکال بکنیم که آقای آخوند دارد در این دلیل کلاً اشکال می‌کند.

س: ایشان ظاهراً می‌خواهد بگوید مثلاً در مورد ظن را اگر یکی‌اش را مثال بزنیم می‌خواهد بگوید اگر گفتیم بناء عقلاء در صورتی است که ظن حاصل می‌کند آن موقع امضاء هم سوار بر همین می‌شود، یعنی چی؟ یعنی در موردی که ...

ج: نه این‌جور نگفته ...

س: در موردی که ظن حاصل شود حجت است این را می‌خواهند بفرمایند.

ج: و هم‌چنین فرمایشی که علمین فرمودند در تقریرات بعض اعظام عصر دام ظلّه که آوردیم عبارتش را بعدش خواندیم و هم‌چنین در تقریر بعضی دیگر از اعلام عصر که در انوار الاصول تقریر شده این‌ها اشکال‌شان در همان ظن نوعی است. گفتند خب اگر منشأ ظن نوعی است، خب پس بنابراین باید گفت استصحاب حجت است از باب ظن نوعی دیگر، استصحاب حجت است اگر شما، این هم باز برای این است که کأنّ عبارت را این‌جوری معنا کردند که ما احتمال می‌دهیم استصحاب پیش عقلاء از باب ظن نوعی حجت است، یعنی چون ظن نوعی دارند عمل می‌کنند یا چون ظن شخصی دارند عمل می‌کنند. خب می‌گوییم بله، خب حجت است شارع که این را رد نکرده، این‌جور کأنّ عبارت را معنا کردند. می‌گویند پس این همین یعنی التزام به استصحاب دیگر. منتها حالا

بنابر این مینا شما باید بگویید که چی؟ استصحاب در این صورت است و مثلاً باید بگویید که چی هست؟ اماره هست نه یک اصل عملی. اما نه این که بیایید منکر استصحاب بشوید. این بازی برای این است که عبارت را این جوری معنا کردند کأنّ، و ما این را نمی‌گوییم، نمی‌گوییم که ما می‌دانیم سیره هست و بر اساس مظنه هست؛ اگر این جور می‌گفتیم به ما اشکال می‌کردید. ما می‌گوییم نه، یک جاهایی ما احتمال می‌دهیم یک جاهایی به خاطر این باشد، یک کسی به خاطر این جهت باشد، یک کسی به خاطر آن جهت باشد، آن هم نه این که باز حجت می‌داند، از باب این که می‌گوید خب حالا این ور را عمل کنم یا این؟ من که نمیدانم؛ اما چون مظنونش این است خب راجح است یا چون می‌بیند ظن نوعی هست می‌گوید راجح است، بیشتر مردم که این جوری می‌فهمند. خب بهتر است پس شاید این جوری عمل بکنیم این است مقصود ما.

س: کأنّ تصور کردند که ما می‌خواهیم بگوییم مثلاً بنابر ظن نوعی یک سیره‌ی مستقری بر

ج: یعنی این جوری، در همه‌ی مواردی که یقین داریم یک چیزی در سابق بوده، همه‌ی این موارد یک ظن نوعی وجود دارد بر بقاء و عقلاء طبق آن عمل می‌کنند.

س: در صورتی که این طوری نیست و آخوند هم این را نمی‌خواهد بگوید.

ج: آره، آن وقت می‌آید می‌گوید خب اگر این را قائل هستی خب پس بگو استصحاب حجت است دیگر، منتها بگو از باب ظن نوعی است بگو به اماره هست. و حال این که این مقصود نیست.

بنابراین آنچه که این دو بزرگوار فرمودند محل مناقشه است.

خب برای انکار صغری یا عدم اثبات صغری یک بیان همین بود که گفته شد که خودش دوتا تقریر داشت. تقریر دوم، بیان دوم، فرمایشی است که باز محقق خوئی فرمودند و این فرمایش در بعضی تقاریرشان موجود هست، یعنی در مصباح الاصول و بعضی تقاریر دیگر موجود است، چون از ایشان ظاهراً شش تا یا هفت تا تقریر هست دیگر در این، حالا این‌ها را خدا لطف کرده ما داریم، حالا بعضی‌هایش را هدیه کردند، بعضی‌هایش خریدیم، بعضی‌هایش و بالاخره همه را نگاه کردم ببینم که چه تفاوت‌هایی دارد، در دو تقریر این بیان بعدی هست ظاهراً و آن این است که یک قیاس اقترانی تشکیل داده ایشان به استثناء تالی که اگر بناء عقلاء باشد و این سیره‌ی عقلانیه باشد این ملازمه دارد با این که یک منشأ عقلانی در آن وجود داشته باشد. چون سیره‌ی عقلاء و ارتکازات عقلانیه همه‌جا گنره و گزاف نیست، همین جوری کشکی بیایند یک چیزی را سیره‌ی خودشان قرار بدهند، مثلاً عملی خودشان قرار بدهند، این نیست. تعبد به این معنا هم که اطاعت می‌خواهند بکنند از یک کسی که گفته این کار را بکن و می‌بینند چاره‌ای ندارند جز این که اطاعتش بکنند، یک سلطانی است، یک مثلاً آمری است که، این هم که وجود ندارد که بخواهیم بگوییم بر اثر این است. پس بنابراین اگر سیره‌ی عقلاء شد باید حتماً یک منشأ عقلانی داشته باشد و اگر منشأ عقلانی داشته باشد باید ما بفهمیم، چون ما من العقلاء هستیم و بما این که ما نمی‌فهمیم پس منشأ عقلانی ندارد، حالا که منشأ عقلانی ندارد پس معلوم می‌شود سیره‌ی عقلاء هم نیست. اما چرا منشأ عقلانی ندارد؟ توضیحی ندادند این جا ولی این فرمایش اصلش مال آقای نائینی است که آن جا در همان اجود که ایشان تقریر آقای نائینی را نوشتند در حقیقت آن جا می‌فرمایند که خب چه منشأیی دارد برای این که ما

بگویم عقلاء بر این مشی عمل می‌کنند؟ اگر بخواهیم بگویم که تعبد است که تعبد خیلی بعید از عقلاء است، اگر بخواهیم بگویم به‌خاطر این است که کون السابق و این که چیزی در سابق بوده است این اماره هست بر بقاء و طریقی است بر بقاء، کاشف از بقاء است مثل این که خبر ثقه کاشف از تحقق ما یخبر عنه هست، این جا هم بگویم همین کون السابق وجود شیءای در سابق کاشف هست؟ خب این که نیست، وجود شیء در سابق چه جور کاشف است بر این که بقاء بعد از این که عواملی پیش آمده که ما شک کردیم؛ کشکی که شک نمی‌کنیم، یک چیزی پیش می‌آید شک می‌کنیم، آن وقت آن چون قبل بوده؛ اماره است برای این که باقی است؟ یا خود شک ما، شک ما می‌شود اماره باشد؟ یا یک مصلحتی است در این؟ چیست؟ پس ما هیچ نکته‌ی عقلائی‌ای، نه کاشفیتی، نه یک مصلحتی، نه یک تعبدی که تعبد هم که اصلاً عقلائی نیست یک چیز خیلی بعیدی است نمی‌بینیم. پس بنابراین آقای خوئی هم بر اساس همین مبنا می‌فرماید که «و یدل علی ما ذکرنا» ما ذکرنا این بود که سیره ثابت نیست «أن ارتکاز العقلاء لیس مبنیاً علی التعبد، بأن کان» که تعبد هم این جا توی عبارت ایشان فقط یک مظهرش توجه به آن شده «بأن کان رئیسهم»، «لیس مبنیاً علی التعبد» که بخواهد بر تعبد باشد چه جوری است؟ «بأن کان رئیسهم قد أمرهم بالعمل علی طبق الحالة السابقة» رئیس‌شان آمده گفته و الا هیچ، که گفتیم یا این که رئیس بگوید که قاهر است و یا این که گتره و گزاف همین جوری الکی بنا را بر یک چیزی بخواهند بگذارند. «بل هو مبنی علی منشأ عقلائی» ارتکاز....

س: ???

ج: کجا؟

س: ???

ج: نه، تعبد دیگر، ما می‌گوییم که ...

س: تعبد یعنی رئیس باید باشد، بالا و پایینی هست در تعبد درست است؟

ج: بله

س: اما گتره و گزاف یعنی تقلید ...

ج: نه گتره و گزاف نه این که تقلید، همه‌شان گتره و گزاف بر یک چیز بناء گذاشتند ...

س: این را نمی‌گویند تعبد، می‌گویند تقلید ...

ج: تعبد یعنی بلا دلیل ...

س: آهان یعنی بدون دلیل ...

ج: آره، حالا همین جوری، تعبد یعنی بلا دلیل همین جوری ...

س: ??? بدون دلیل، تعبد یعنی ...

ج: دیگر حالا این بحث‌های لفظی که نمی‌خواهیم بکنیم روشن است ...

س: ??? تعبد را ما بخواهیم ملتزم باشیم ...

ج: بله تعبد هم همین جور هم معنا گفتند مقصودشان.

خب «بل هو مینی علی منشأ عقلائی» ارتکاز عقلاء مینی به منشأ عقلائی است «کما أن جميع ارتكازيات العقلاء ناشئة من المبادئ العقلائية، و لو كانت هنا كجهة عقلائية تقتضى العمل على طبق الحالة السابقة، لفهمناها، فانا من جملتهم». خب دیگر حالا توضیح هم ندادند دیگر که حالا چرا نکته‌ای نیست که توضیح دادند از اجود. بعد کأن به عنوان یک ان قلتی که محقق نائینی مطرح فرموده و البته در کلمات بزرگان دیگر هم هست، آقای نائینی فرموده خب نکته‌ی عقلائی که ندارد، تعبد هم که نمی‌شود گفت، نکته‌ی عقلائی هم که ندارد پس باید گفت که لا محال چی هست؟ این الهام من الله است «حتى لا يختل نظام الناس في امور معاشهم و معادهم». آقای خوئی می‌فرمایند که این حرف درست نیست «و ذكر المحقق النائيني رحمه الله أن عملهم على طبق الحالة السابقة انما هو بإلهام إلهي حفظاً للنظام.» که این درست نیست، چرا؟ چون ما منکرین استصحاب کم نداریم، این‌ها اختلال نظام برای‌شان پیش نیامده که حالا دارند زندگی می‌کنند «و فيه أن المنكرين لحجية الاستصحاب لم يختل النظام عليهم بعد، و لو كان حفظ النظام يقتضى الى ذلك» یعنی اگر حفظ نظام اقتضاء می‌کرد که به استصحاب تمسک کنیم «لإختل على المنكرين».

خب آن‌هایی که گفتند اختلال لازم می‌آید می‌گویند خب هرجا، همان‌طور که توی عبارات بود دیگر، خب خانه‌ی ما کجا بود؟ آن‌جا بود، الان آمدیم بیرون همان‌جا هست؟ اگر بخواهیم بگویم که نمی‌دانیم آن‌جا هست یا نه باید، یا فلانی زنده هست یا نه؟ زنده بود حالا هر روز درس این ساعت بود می‌رفتیم، باید یقین کنیم اگر استصحاب نخواهیم بکنیم؟ یا سوار ماشین می‌خواهیم بشویم لعل راننده نمی‌داند چی بشود، هواپیما می‌خواهیم لعل راننده چی بشود. خودمان اصلاً، می‌خواهیم برویم یک جایی، خب نمی‌دانیم آن توانایی را داریم یا شاید معلق بخوریم بیفتیم، شاید نمی‌داند چی بشود، شاید چی بشود. اختلال نظام عالم لازم می‌آید. ایشان می‌گویند که منشأ آن این است که خدا الهام کرده، مثل غرائزی که هست الهام من الله است.

و فيه؛ اشکال ایشان به آقای نائینی این است. عرض می‌کنیم به این‌که آقای نائینی دوتا مطلب دارد می‌فرماید، یکی این‌که ما بعد از این‌که این درها را می‌بندیم می‌بینیم تعبد که نمی‌تواند باشد، نکته‌ی عقلائی هم به فهم ما نمی‌آید، نیست، از آن طرف سیره را که می‌بینیم هست، پس این معلوم می‌شود چی هست؟ «بالهام من الله» است، حالا چرا خدا این الهام را دارد می‌کند؟ دوتا مطلب است، یک: پس این الهام من الله است، چرا حالا الهام من الله است؟ چرا خدا این الهام را کرده؟ چون اختلال لازم نیاید. خب اشکال آقای خوئی به آن تعلیل است، اما شاید الهام باشد به یک جهتی دیگری، به یک مصلحت دیگری یا برای تسهیل لااقل نه برای اختلال. بنابراین آن‌وقت اگر این را گفتیم بعد این مطلب هم روشن می‌شود که همیشه لازم نیست سیره‌های عقلائی و ارتکازات عقلائی منشأ عقلائی قابل فهم بر آن‌ها داشته باشند؛ ممکن خدای متعال توی دل‌ها بیندازد این کار را بکنید به‌خاطر یک مصالحی، یک جهاتی. کأن وقتی می‌گوییم بناء عقلاء کأن یک ابهامی توی بعضی از اذهان ایجاد می‌کند، یعنی عقلاء بما انهم عقلاء و مدرکون ل، نه عقلاء یعنی این‌ها. هذا اولاً، ثانیاً پس بنابراین این ممکن است. منتها یک نکته‌ای را باید به آن توجه کنیم و آن این است که اگر ما رسیدیم به این‌که این فطری است، جلی است، الهام من الله است، اگر به این رسیدیم دیگر مقدمه‌ی ثانیه را نمی‌خواهیم که شارع رد نکرده، چیزی که خود خدا الهام کرده خب باید طبق آن عمل بشود دیگر، الهام کرده دیگر به این،

معنا ندارد، اگر گفتیم فطری است الهام من الله است، که این الهام من الله فطری است عرض کردم که غیر واحدی از بزرگان هم این را فرمودند مثلاً....

س: آن برای توسعه و تضییق‌اش نیاز ندارد؟

ج: چی را؟

س: این‌که بگویم الهام الهی است منتها در این شک می‌کنیم که این چیزی که الهام الهی است ...

ج: نه آن بیان را آن وقت دیگر پس آن جایش نمی‌دانیم هست یا نه، نه آخر داریم ...

س: نه مثلاً الان خیلی از غرائز الان خدا در وجود ما قرار داده ولی این‌که حالا آیا در همه‌ی موارد می‌توانیم استفاده کنیم

ج: نه دیگر نه

س:؟؟؟ غریزه‌ی شهوت را هم خدا قرار داده، بیایم بگویم پس در همه‌جا استفاده کنیم؟ این اطلاق و تقيیدش فهمیده نمی‌شود. اصل این را در وجود ما قرار داده اما آیا همه‌جا قبول دارد ما استفاده بکنیم؟ در شرعیات قبول دارد ما استفاده کنیم؟ یک کأته امضایی می‌خواهد با این التفات به این نکته.

ج: نه، آن‌جا ببینید یا سیره آن‌جا هم هست یا نیست ...

س: باشد، خدا به صورت غریزی در ما قرار داده اما ...

ج: نه دقت بفرمایید نه نه، یا سیره هست یا نیست، اگر سیره هست منشأ عقلانی که ندارد پس حتماً الهام من الله است ...

س: درست است ما می‌گوییم ...

ج: معنا ندارد دیگر فرمایش شما ...

س: آقا مگر غریزه الهام الهی نیست، همه‌جا می‌توانیم استفاده بکنیم؟

ج: نه آقای عزیز ...

س: خودتان تشبیه کردید به غریزه ...

ج: الله اکبر، این جور داریم بیان می‌کنیم می‌گوییم این عملی که می‌کنند، آن‌جا که نمی‌دانیم عمل می‌کنند یا نه؟ عملی که دارند می‌کنند عقلاء ما عمل را باید ببینیم، این الهام من الله است. اگر نمی‌دانیم عمل می‌کنند یا نه؟ پس نمی‌دانیم اصلاً الهام من الله هست یا نه؟

س:؟؟؟ عملش نداریم الهام را می‌گوییم، می‌خواهم بگویم میزان به دردخور بودن الهام چقدر است؟

ج: هر جا، الهام را از کجا فهمیدیم؟ از عمل فهمیدیم ...

س: ممکن است الهام الهی باشد ولی ...

ج: آقا الهام را از عمل فهمیدیم آخر ...

س: باشد از هر جا بفهمیم ...

ج: از عمل، اگر عمل نیست که الهام نمی‌فهمیم هست ...

س: باشد هر چی که الهام باشد ...

ج: پس آن، بابا جان شما می‌گویید ...

س: باید امضا بشود حاج آقا ...

ج: شما توجه نمی‌فرمایید

س: ??? شرعیات، الهام، غریزه هم الهام الهی است، خودتان هم تشبیه کردید به غریزه

....

ج: نمی‌شود این فرمایش شما، ببینید آقای نائینی می‌فرماید اگر یک چیزی الهام من الله نباشد باید منشأ عقلانی داشته باشد، یا تعبد باشد یا منشأ عقلانی داشته باشد، تعبد که نمی‌شود گفت باید منشأ عقلانی داشته باشد، الان این جایی که شما می‌گویید هست منشأ عقلانی می‌بینیم ندارد، حالا عمل می‌کنند یا نمی‌کنند؟ اگر عمل نمی‌کنند که خب هیچی، اگر عمل می‌کنند منشأ عقلانی که ندارد پس معلوم می‌شود که الهام من الله است.

آقای سید ابوالحسن رضوان‌الله علیه حسب تقریرات بحث‌شان مال مرحوم محقق آملی، آشیخ محمدتقی در منتهی الوصول، ایشان بنحو حاشیه به کفایه است، کفایه اشکال کرد دیگر هم صغریاً هم کبریاً اشکال کرد. «و لكن الانصاف فصحة التمسك بالسيرة لاثبات حجية الاستصحاب صغراً و كبراً. اما الاولى» که صغری باشد «فلانهم يعاملون مع المشكوك معاملة المتيقن عند الشك في بقاءه وجداناً» درست، وجداناً ما می‌بینیم عمل می‌کند «و هذا امر جبلي مرتکز فی الازهان مودع فی طباعهم» در سرشت‌شان خدا به ودیعت گذاشته «من قبل بارئهم، مودع فی طباعهم من قبل بارئهم لحکم و مصالح، و امر غریزی جعل طبيعة لهم من غير ان يكون منشأ الغلبة او الظن بالبقاء حتى يقال بكذا و كذا و كذا» تا بعد شما بیايید بگویید از باب ظن بقاء است نمی‌دانم چی هست، بعد بگوییم این ظن چه دلیلی بر حجت آن هست این‌ها نیست «فالحق ما ذكرناه من انه امر غریزی ارتكازی مودع فيهم من قبل صانعهم لا يعلم وجهه إلا الله تبارك و تعالی، كسائر الغرائز الطبيعية. و دعوى هذا المقدار من السيرة ليس بجزاف و لا خلاف الانصاف».

در بعض عبارات دیگر هم این مطلب وجود دارد. مثلاً آقای عراقی قدس سره هم مختلف است کلماتش ولی توی بعض کلماتش علی ما بیالی هست، گمان می‌کنم توی نهاية الافکار مثلاً بخشی از کلماتش باشد.

س: بعد جمع‌بندی حضرتعالی چی شد؟

ج: خب پس جمع‌بندی ما این است که عرض می‌کنیم به این‌که، این‌که می‌فرمایید سیره‌ی عقلانی باید منشأ عقلانی داشته باشد این قبول مورد پذیرش نیست، چون می‌تواند اولاً

منشأ آن الهامات الهیه باشد همان‌طور که آقای نائینی فرمودند، اشکالی هم شما به آقای نائینی کردید به این جایش نمی‌خورد، به آن لعدم اختلال می‌خورد.

ثانیاً همان‌طور که فرمودند دیگران هم در باب سیره این‌جور نیست که سیره‌ها حتماً منشأ آن باید یک حیث عقلائی باشد که هرکسی آن را درک بکند، می‌شود خیلی وقت‌ها آن مرحوم شیخ استاد قدس‌سره هم در درس می‌فرمودند که گاهی انبیاء هستند منشأ یک سیره‌ای. چون این تعالیم انبیاء بوده این دیگر هی گسترش پیدا کرده نهاده شده توی مردم، خودشان هم نمی‌دانند برای چی این‌جوری است. مثلاً یکی‌اش هم گاهی تقلید است، مثلاً در لغت، ما که الفاظ را وضع می‌کنیم شده این دیگر شده سیره‌ی ما دیگر یا قواعد ادبیات، فاعل مرفوع، مفعول منصوب است. خب یک کسی آمده این کار را کرده منشأ آن هم چی بوده؟ خب باید یک کاری یک علامتی گذاشت دیگر. خب برای این‌که آن علامت آن گذاشته آن هم علامت آن. خب این دیگر، این‌جور نیست که با یک نکته‌ی عقلائی هرکسی نمی‌داند فلان داشته باشد که.

و اما این‌که فرمودید که این‌که این اشکال به آقای نائینی که فرمود یعنی اشکال قسمت ثانیه فرمود که خدا گذاشته این را در نهاد و ارتکازشان برای چی؟ برای این‌که اختلال پیش نیاید در ذهن‌شان. شما فرمودید نه اگر کسی استصحاب را حجت نداند این‌جور نیست که اگر خدا استصحاب را حجت نکند یا در نهاد نگذارد اختلال لازم نمی‌آید. کما این‌که این آقایان اختلال لازم برای‌شان... منکرین استصحاب اختلال برای‌شان لازم نیامده.

خب آن‌هایی که آن حرف را می‌زنند این‌جا جواب می‌دهند می‌گویند این‌ها «پنکرون باللسان و یعملون بالجنان» یا «بالأمان»، همین‌ها، ما از آن‌ها می‌پرسیم برای چی رفتی خانه‌تان؟ خب عملاً که دارند همان‌جور بر حالت سابقه عمل می‌کنند. می‌گوید استصحاب حجت نیست ولی در عمل می‌بینیم؛ بله آن‌وقتی اختلال نظام لازم می‌آید که ما توی عمل نکیم ...

س: ولو به وجه آخری ...

ج: بله

این یکی، دو: ببینید بعضی وقت‌های یک چیزهایی است که شخص اختلال نظام لازم نمی‌آید اما اگر جمعیت بخواهد آن کار را بکند اختلال نظام لازم می‌آید. مثلاً احتیاط، خب یک نفر احتیاط می‌کند اما همه‌ی مردم بخواهند احتیاط کنند اختلال نظام لازم می‌آید. و حالا استصحاب را حجت ندانیم اختلال نظام لازم می‌آید، البته این معلوم نیست چون خیلی جاها اطمینان به بقاء است، خیلی جاها رجاء آن اشکالی ندارد، یک‌جاها احتیاط آن اشکال ندارد و ...

س: صغروی را شما وارد می‌دانید به موضوع این استدلال که اصلاً این صغرای سیره را واقعاً اثبات نمی‌دانید...

ج: نه، بله نمی‌دانیم اما به این دلیل دوم که آقای خوئی اقامه فرمودند، دلیل دوم او این بود که ما منشأ عقلاء، باید سیره‌ها منشأ عقلائی داشته باشد، اگر منشأ عقلائی داشته باشد ما باید بفهمیم و این‌جا چون ما منشأ عقلائی نمی‌فهمیم پس منشأ عقلائی ندارد پس حالا که ندارد پس نیست. و این هم که بگوییم الهام الهی ما قبول نداریم، نمی‌شود آن منشأ باشد، می‌گوییم چرا نمی‌شود منشأ باشد؟ خب این هم به خدمت شما عرض شود

دلیل دوم. دلیل سومی هم این‌جا، یعنی یک منبّه سوم بگوئیم یا دلیل سوم بگوئیم محقق عراقی اقامه فرموده، هم در مقالات که به قلم شریف خودشان است و هم در درایة الافکار هم هست و آن این است که اگر واقعاً بناء عقلاء بر این مسأله بود این لازمه‌اش این بود که اختلافی در حجت استصحاب بین استاتین فقه و اصول (که این‌ها هرکدام‌شان به اندازه‌ی ألف عاقل هستند) نباشد و حال این‌که می‌بینیم که معركة الآراء است، اختلاف است، این یکشف از این‌که چنین بناء عقلانی وجود ندارد. می‌فرماید که: «کما لا مجال للنتیبة بناء العقلاء فی مثلها تعبداً أو من جهة توهّم افادة سبق الحالة السابقة الظن ببقائها شخصياً أم نوعياً لإمكان منع ذلك کیف و مع استقراره لا یبقی مجال مثل هذا البحث العظیم بین الأعظم الذین هم بوحدهم بمثابة ألف عاقل». اگر این بناء عقلاء یک چنین بناء عقلانی بود حالا یا تعبداً یا برای خاطر این‌که در این موارد ظن نوعی یا ظن شخصی بقاء هست، خب این اختلاف بین، این عقلانی که هرکدام به اندازه الف عاقل هستند چه جور می‌شود؟ پس این کاشف است از این‌که چنین بنائی وجود ندارد. به خدمت شما عرض شود که این هم اگر این اختلاف «لشبهة حصلت لهم» ممکن است آن‌ها بگویند این بناء هست مردوعه هست نه نیست ...

س: آن‌هایی که می‌گویند نیست چی؟

ج: خب حالا یکی دوتا هم بگویند، حالا بعضی‌ها بگویند نیست، ما اولاً نمی‌دانم همه چه جور می‌گویند، خب بله

س: نه می‌خواهم بگویم آن‌هایی که می‌گویند هست یک‌جور باید جواب بدهیم.

ج: بله حالا یک عده ...

س: بله آن‌هایی که مردوعه هست را درست می‌فرمایید ولی یک عده‌ای که می‌گویند نیست را آن را باید یک‌جور دیگر باید جواب بدهیم ...

ج: این‌که می‌گویند مردوعه نیست؟

س: نه، ??? یک جواب‌تان فرمایش‌تان درست است، در برخی از موارد علمایی هستند که بگویند سیره هست ولی مردوعه هست این یک جواب؛ ولی آن‌هایی که می‌گویند نیست را ما باید با یک جواب دیگر جواب بدهیم

س: ??? قاطی می‌شود حاج آقا ...

ج: نه آن را هم حالا می‌گویم نه آن را هم می‌گویم.

ببینید وجوه مختلف هست «لشبهة حصلت لهم» که گفته می‌شود همان در باب انکار ضروریات و این‌ها هم گفته می‌شود که اگر کسی «لشبهة حصلت له» انکار ضروری کرده این چیز نمی‌شود «لا یترتب علیه» ...

س: در تحلیلش دچار مشکل شدند ...

ج: آره یا مثلاً چی؟ یا این‌که یک عده‌شان ممکن است از باب این‌که می‌گویند مردوع است، یک عده‌شان می‌گویند درست است بناء عقلاء توی کارهایش شخصی‌شان این‌جوری است ولی این ربطی به شارع ندارد و ما این را در معرض خطر نمی‌بینیم کما

این که در بعضی کلمات دیدم این را، می گوید خب بله؛ ولی نه این در معرض خطر نیست که، می گویند امور شخصی مان این است، اما در موارد عیب و موالی این جور، نه در خودشان هست نه در شارع. ممکن است هی، و بعد هم آدم که می دانید دیگر، ما خودمان وقتی که قبل از این که بیایم طلبه بشویم یک جور، آمدم طلبه شدیم هی رفتیم بالاتر هی پهلوی این استاد نشستیم شک و تردید کرد، آن جا را یک چیزهایی گفت تا حالا تبدیل شدیم به یک شکاکی که فلان که اصلاً شک نمی کردیم...

س: ???

ج: بله، مثل همانی که می گویند کسی که فلسفه می خواند نوعاً این دیگر به درد فقه نمی خورد خیلی، می گویند یک مقداری، چرا؟ برای این که آن جا بر اساس احتمالات ضعیف هم برهان از بین می رود دیگر، اذا جاء الاحتمال ولو احتمالاً ضعیفاً، دیگر برهان نیست. آن جا چون استدلالات عقلی می خواهد بیاورد و می خواهد مطالب را صد درصد اثبات آن جوری بکند، ذهن این آدمی که توی آن فضا بزرگ می شود فلذا این احتمالات پیش او خیلی چیز می شود و مؤثر واقع می شود او را از اذعان به مطلب باز می دارد، فلذا وقتی حدیث و روایات هم می خواند احتمالات مختلف در ذهنش می آید، آن احتمال عقلانی گم می شود پیش او کأنّ یا مساوی با بقیه احتمالات می شود مجمل می شود پیش او. بله آدمی که شئون مختلفی دارد که در هم دخالت نمی کند که نادر هستند آن ها واقعاً که سر در فقه اش آن جوری است و در عقلیاتش آن جوری هست، هر جا سر جای خودش هست تحفظ دارد بر... خب بله آن نه؛ ولی معمولاً گرفتار این جهت می شوند کما این که این طرفی آدمی که این جور عادت کرده می رود آن جا برهان هایش خلاف، هی چیزهایی اقامه می کند به عنوان برهان که برهان نیست. هم این وقتی برود آن جا، این هایی که این طرف هستند فقهاء و فلان بما انه، وقتی می رود آن جا یک استدلال هایی می کنند که برهان نیست، آن ها می آیند این جا یک حرف هایی می زنند که خیلی از ظهورات و این ها را از دست شان می رود به خاطر این که یا مجمل می شود یا احتمالات خلاف ظاهر اصلاً توی ذهن شان می آید یا احتمالات مساوی می شود پیش آن ها، اجمال پیدا می کند برای شان، این جوری می شود.

س: قبول دارید فلسفه نوعاً مانع است ...

ج: بله؟

س: قبول دارید که فلسفه نوعاً

س: یک جمله ای از حاج آقا منتشر ...

ج: یا حضرت عباس این مشکل است این

س: همه وظیفه ندارند فقیه شوند ...

ج: نه ما که نمی گویم ...

س: ولی نوعاً ...

ج: نه این هست یعنی عملاً نشان داده شده، ببینید عملاً نشان داده شده کسانی که توغل

در علوم عقلی دارند این‌ها وقتی مطالب فقهی‌شان را آدم نگاه می‌کند یا فتاوی فقهی‌شان را نگاه می‌کند می‌بیند خیلی جاها عرفی حرف نزدند، فرمایش نفرمودند، تجربه نشان داده این‌جوری الا من قلّ. و از آن طرف آدم‌هایی که توی عرفیات هستند و کارهای فقهی و این‌جوری هست می‌بینی وقتی می‌آیند آن‌جاها می‌خواهند استدلال کنند جواب اشکال‌ها را بدهند، اشکالات عقلی را می‌خواهند جواب بدهند به یک جوری جواب می‌دهند یک حرف‌هایی می‌زنند که آن برهانی نیست، اشکال دارد. حالا اگر کسی فلذا به خدمت شما عرض شود که این است که آقایان یک مقداری

س: منشأ منع‌شان از فلسفه هم همین هست ...

ج: که می‌گویند کسی که می‌خواهد، نه نمی‌گویند فلسفه نخوان، نه آن‌هایی که می‌گویند ...

س: ???

ج: نه نه دو جور است، نه ببینید کسانی که منع از فلسفه می‌کنند دو سه طایفه هستند، یکی می‌گوید اصلاً آن‌جا ضلالت است نرو دنبالش، من این را نمی‌گویم، ضلالت است نرو دنبالش نمی‌گویم نه، ممکن است برای بعضی‌ها، نه این‌که آن علم ضلالت است، این صلاحیت ندارد ضال می‌شود، علتش هم این است که آدم‌هایی که تشکیکی هستند ذهن‌شان تشکیکی است زیاد و قوام ندارد این‌ها آن‌جا چون خیلی اشکال و مته به خشخاشی است دیگر علوم عقلی و این‌ها، این‌ها جوری می‌شوند که هنوز بدیهیات هم می‌شک در آن می‌کنند، این مریضی این است نه این‌که آن علم ضال است، مضل است، این مریض است این حالت عادی ندارد، این به درد آن‌جا نمی‌خورد، این‌که بزرگان یا خود حتی ابن سینا هم گفته این را به هرکسی چیز نکنید یا بزرگانی مواظبت می‌کردند هرکسی را نمی‌گفتند بیا این‌جا، چون از این می‌ترسیدند که این نتواند یا اشکالات را بفهمد جواب را نفهمد یا یک حالت این‌جوری پیدا بکند که ذهنش این‌جوری می‌شود که دیگر لا یتقرر علی امری، همه‌اش احتمال، همه‌اش شک، همه‌اش تردید، پس نمی‌تواند. این یک حرف است.

یک حرف دیگر این است که نه می‌گویند تو که می‌خواهی توی آن علم کار کنی این‌جا ذهن تو را این‌جوری می‌کنی، اگر می‌خواهی آن علم را کار کنی دیگر این را خیلی دنبالش نرو، به اندازه‌ی همان ضروریات و ابتدائیاتش و این‌ها که بیگانه نباشی، اما دیگر نیا بخواهی این‌جا بشوی بشوی یک فیلسوف کذا. یک آقای بود به رحمت خدا رفته دیدم نوشته فیلسوف الفقهاء و فقیه الفلاسفه. خودش روی کتاب خودش نوشته بود فیلسوف الفقهاء و فقیه الفلاسفه آقای فلان

س: ???

ج: بله، خب یکی هم این است که بعضی‌ها می‌گویند از این جهت مثلاً به علوم عقلی مناقشه می‌کنند که می‌گویند مثلاً در خانه‌ی اهل‌بیت این علم درست شده آوردند برای این‌که مردم را مانع بشوند از این‌که در خانه‌ی اهل‌بیت بروند، به کتاب و سنت بروند، این یک راه دیگری است

س: یعنی خود فلاسفه هم خودشان می‌گویند می‌گویند قبلش این‌طور بوده ...

ج: حالا ممکن است، حالا خب این غرض باطل است و الا حالا و الله العالم، ان شاء الله

خدای متعال حفظ کند ما را از اعوجاج و همه را ان شاء الله و آن چه که حق هست و...

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.